جواب استفتاء

ذکاءالملک

عمر دولت ایران برحسب تواریخ صحیحه(نه افسانه‏ها) فقط 2480 سال است از وقتیکه کوروش بزرگ پسر کامبوزیا دولت ایران را تشکیل داد و پیش از آن اصلا دولتی بنام ایران نبوده و اگر سلطنهای کوچکی در فارس‏ و دولتی در عراق عجم(مدی)بوده آنها هم بیش از دویست سال پیش از عهد کوروش نبوده‏اند.عدّهء قشونی هم که در سنهء 61 عبید االلّه بن زیاد در میدان کربلا برای جنگ با حضرت امام‏ حسین 4 جمع کرد برحسب قدیمترین واصّح روایات‏1منتها چهار هزار نفر بودند.حالا صدها سال است که هرچه زمانی میگذرد هی‏ بتدریج ایرانیها دائما برعدد سالهای تاریخ قدیم ایران و عدّهء قشون‏ کربلا میافزایند.رقم آخری تاریخ ایران بحسب روایت‏نامهء خسروان‏ تألیف جلال الدّین میرزا چنین است:314،908،010،001،10 سال‏ یعنی بیشتر از ده هزار هزار ملیون سال است‏2.آخرین عدد قشون‏ کربلا هم بنابر قول بعضی کتب جدیدهء مبنی بر رؤیاها 000،630،1 نفر بوده که یک ملیون از آنها پیاده و ششصد هزار سواره(!)و سی هزار نفر صاحبمنصبان بوده‏اند.از این عددهای بزرگ که بمرور قرون هی‏ بزرگ شده‏اند بگذریم و از عدّهء قشون کربلا هم که راجع بزمینهء روایات‏ مذهبی است و امکان خارق عادات در آن همیشه تصوّر میشد باز بگذریم و بزمینهء تاریخ که در قلمرو امور طبیعی است بیائیم.از مزخرفات دساتیر و نامهء خسروان هم که بکلّی بدیهّی البطلان هستند صرف نظر میکنیم و میرویم بر سر افسانهء رایج«سلطنت ششهزار سالهء»ایران که ورد زبان خاصّ و عامّ‏ است.نه تنها مردم بیسواد و عامّه در این فقره اشتباه دارند بلکه بعضی جراید ایران در سرلوحهء خودشان تاریخی باسم«تاریخ باستانی»درج میکنند که گویا امسال سنهء 5138 از آن تاریخ است.عجیب‏تر از این آنستکه‏ مجلّهء رسمی وزارت علوم ایران یک تقویم باستانی موافق همین تاریخ‏ مجعول و افسانه‏ای درج کرده و وقایع دنیا را با آن تاریخ تطبیق مینماید3: عدّهء نفوس ایران هم اغلب همین حال را دارد و خصوصا بعد از مشروطیّت و رواج بازار سیاست که هرچند گامی چند کرور بر عدّهء نفوس در ستونهای روزنامها و تحریرات رسمی میافزایند در صورتیکه در خارج و در حقیقت امراض اطفال قتل عامّ میکند و قتل و غارت آبادانیها را ویران میسازد.خود ایرانیها بهیچ وجه نمیدانند نفوس ایران چقدر است و اساسی هم در دست ندارند فقط فرنگیها از چهل سال باینطرف‏ یک میزانی بکلّی تخمینی بدست داده و آنرا در کتب جغرافی نگاهداشته‏اند و ایرانیان هرچند سال یکبار بخیال اینکه باید تا حال مقداری نفوس زیاد شده باشد یک و دو ملیون بر آن رقم میافزایند و اخیرا گاهی از سی‏ (1)کتاب الأرشاد شیخ مفید و تاریخ طبری.

(2)این رقم نتیجهء حساب دقیق از روی نامهء خسروان است که زاد سال کیوانی‏ و اسپار سال و شمار سال و سلام سال کیوانی(!)را مدّت سلطنت مهابادیان و گلشائیان و غیر هم است با مدّت سلطنت پیشدادیان و کیان و غیره تا عهد یزدگرد و از آنوقت تا حال رویهمرفته حساب نموده‏ایم.حاجت بتوضیح نیست که همهء این‏ اعداد و ارقام و حتّی این کلمات اختراعی بیمعنی که مأخوذ از کتاب جعلی و دروغی‏ دساتیر است بکلّی راهی و افسانهء دیو و پری است.

(3)شمارهء مورّخهء 7 صفر سنه 1331 از آن مجلّه.

کرور هم حرف زده میشود!در همین اواخر پیش از جنگ اروپا دو نفر سیّاح فرنگی نفوس ایران را خیلی کم تخمین کرده‏اند و یکی از آنها آقای‏ مور مخبر روزنامهء«تیمس»انگلیسی که از جلفای ارس تا بوشهر سیاحت‏ کرده و بعضی ولایات دیگر را نیز دیده همهء نفوس ایران را چهار ملیون‏ تخمین کرده و این عقیدهء خود را بدلایلی مشروح نوشته.بعقیدهء این‏ اشخاص هم که حدّ اقّل تخمینهاست نمیتوان با عتماد تامّ نگریست لکن این‏ عقاید اقّلا یک اخطاری است برای جلوگیری از مبالغهء اغراق جویان. مبالغه و اغراق گوئی در طبیعت ایرانی سرشته شده و آثار آن در همه‏ چیز از کتب علمی و مقالات سیاسی تا یادداشتهای رسمی دولتی ظاهر است.روح شاعرانه‏ای که از سمّ ستوران زمین را شش و آسمان را هشت میکرد هنوز در رجال دولت و سیاسیّون ما زنده است اخیرا یکی از رجال ایران در یک نوشتهء رسمی خطاب بهمهء دول دنیا بدون شوخی‏ ادّعا کرده که مملکت ایران در جنگ گذشتهء دنیا سیصدهزار نفر تلفات‏ (یعنی بیش از تلفات مملکت بلژیک)و هشتصد و هفتاد و دو کرور تومان(!)خسارت مالی داشته یعنی قریب ده هزار ملیون فرانک‏ فرانسه!!.

جواب استفتاء

در جواب استفتائی که راجع بترجمهء بعضی لغات فرنگی بفارس در شمارهء 10 کاوه از سال گذشته کرده بودیم هنوز بواسطهء تأخیر زیاد در ایاب‏ و ذهاب پست خبری از ایران نرسیده ولی دو جواب در آن مقوله از نقاط بالنسبه نزدیکتر بما رسیده که ذیلا آنها را نشر میکنیم.

یکی از آنها که اوّل رسید از جناب آقای قونسول.لیتن است که معروف‏ خوانندگان کاوه بوده و در مملکت آلمان در خصوص تعلّق خاطر بایران‏ و اطلاّع بر زبان و اوضاع آن مملکت و جدّ و کوشش در امور راجعه‏ بایران درجهء اوّل را دارد.آقای مشار الیه در کاغذی که بزبان فارسی‏ بمدیر روزنامهء کاوه نوشته چنین مرقوم داشته‏اند:

«در نمرهء گذشته استفتائی از علمای ایران در باب ترجمه کردن بعضی از اصطلاحات‏ فرانسوی فرموده‏اید اگرچه خودم را در جزو عدّهء علما محسوب نمیدارم خواستم عرض‏ کنم که در آلمان تقریبا صد سال است که علمای آلمان مشغول ترجمه کردن همان کلمات‏ هستند و یک کتاب خیلی مفیدی در این باب چاپ شده است که اسمش بترتیب ذیل‏ است: Verdeutschungs-Wo?rterbuch 1تألیف .Dr.Otto Sarrazin

مخصوصا مقدّمهء این کتاب برای کاری که در نظر دارید بسیار مفید است.خوب‏ است همان مقدّمهء آن کتاب را بفارسی ترجمه کرده درج نمائید.اصل مقصود مؤلّف این کتاب آن است که میگوید این کلمات را نباید ترجمه کرد بدین معنی که مقابل‏ یک کلمهء فرانسوی یک کلمهء آلمانی یا فارسی را نمیشود اختیار و انتخاب نمود بلکه در مقابل‏ هرکدام از این کلمات فرانسوی بیست یا بیشتر کلمات فارسی یا آلمانی موجود هست که بین‏ آنها بسته بمعنی مخصوص در خود موقع باید انتخاب کرد مثلا برای کلمهء Systcme تقریبا پنجاه ترجمه هست و برای کلمهء Energie بیشتر از سی کلمه میتوان پیدا نمود2. (1)معنی این کلمه بفارسی«فرهنگ آلمانی ساختن»است.این کتاب که مؤلّف‏ آن موسوم به اوتو سارازین است در سنهء 1918 فرنگی در برلین چاپ شده.

(2)آقای قونسول لیتن در اینجا سی و چهار کلمهء آلمانی نوشته‏اند که هرکدام از آنها برای ترجمهء Energie صلاحیّتی و موقعی دارد.

چون آن کتاب نتیجهء زحمات سالهای دراز است یقین دارم که برای مقصود کاوه هم‏ بدرد خواهد خورد و بعد از ملاحظهء آن کتاب البتّه در این عقیده با من شریک‏ خواهید شد1».

جواب دوّم از وسط دریای سرخ از حوالی باب المندب رسیده است.این‏ جواب که بشکل مقالهء مختصری است از جناب آقای میرزا محمّد علی خان ذکاء الملک است که صیت فضل و آوازهء فضائلشان را همه کس شنیده و علاوه بر مقامات علمی و ادبی ایشان مقام دولتی و رسمی نیز دارند و رئیس مجلس شورای‏ ملی و چند بار وزیر بوده و دو سال است جزو هیئت نمایندگان ایران‏ برای مجمع صلح در پاریس بوده‏اند و در ایران رئیس محکمهء تمیزند و مؤلّف‏ خیلی از قوانین و کتب و لهذا قول ایشان در خصوص ترجمهء کلمات فرنگی‏ بفارسی اعتبار و اهمیّت زیاد دارد که خود یکی از اوّلین متبحرّین در زبانهای فرنگی و از مترجمین هستند.استاد معظم له در مکتوبی که از کشتی«نارکندا»فرستاده‏اند چنین مزقوم داشته‏اند:

بحر احمر،14 نوامبر 1920.

استفساری که در شمارهء آخری روزنامهء محترم کاوه راجع بترجمهء بعضی از الفاظ فرانسوی شده بود بنده را بفکر انداخت و اینک میخواهم بعضی از چیزها که بخاطرم‏ رسیده بتحریر درآورم تا کسانیکه مبتلا بترجمه هستند در آن باب تأمّل کنند و تفکّرات‏ بنده را تصحیح و تکمیل نمایند.

بطور کلّی نباید متوقّع بود در مقابل هر لفظ از یک زبان در زبان دیگر لفظی‏ منطبق برمبنای آن موجود باشد چه لفظ قالب معنی است گوینده معنی را بلفظ در میآورد و شنونده از لفظ یاد معنی میکند پس برای اینکه در زبان یک قوم لفظی‏ باشد مطابق لفظ دیگر در زبان قوم دیگر باید همین معنا آن لفظ در ذهن هر دو قوم حاصل باشد و این کیفیّت در همه مورد موجود نیست یعنی بسیار معانی در ذهن یک‏ قوم هستت که در ذهن قوم دیگر یا هیچ نیست یا اگر هست کاملا مطابق نیست و یا شباهتی‏ کم یا بیش تفاوتی در کار هست مثلا معانی که در زبان فارسی بالفاظ ماه و خورشید و ستاره و آب و آتش و امثال آن ادا میشود در همهء السنه الفاظ مطابق دارد زیرا که‏ عین این معانی در ذهن تمام اقوام موجود است امّا معانی که در نزد ایرانیان بالفاظ قلیان‏ و کرسی و پشمک و باقلوا و قورمه سبزی و غیرها ادا میشود در هر زبانی لفظ مطابق‏ ندارد چون این چیزها در زندگانی همهء اقوام نبوده و نیست و باینواسطه مثلا هرگاه‏ فرانسویان بایران آمدند و قلیان دیدند و کشیدند یا پشمک و باقوا خوردند و از این‏ حلوا چشیدند ناچار بمناسبت لفظی برای آن اختیار میکنند که درست بر آن معنی منطبق‏ نیست و بکثرت استعمال اصطلاح میشود مثل Narghileh در مورد قلیان(بمناسبت‏ قلیان نارگیل)یا اگر بخواهند مسامحه نکنند و بکثرت استعمال متوسّل نشوند عین لفظ فارسی را قبول کرده بکار میبرند چنانکه در مورد بازار و کاروانسرا چنین کرده‏اند (در باب املای قلیان قبول مسئولیّت نمیکنم).موارد فوق که لفظی از یک زبان در زبان دیگر مطابق نداشته باشد بسیار است امّا مواردی که الفاظ دو زبان در معنی با هم متشابه هستند و کاملا منطبق نیستند فراوان‏تر است بدرجه‏ای که غالبان شخص متوجّه و متذکّر آن نیست مثلا شاید کمتر کسی متوجّه باشد که لفظ فارسی«نان»با لفظ فرانسوی‏ pain (پن)مطابق نیست زیرا که در جنس و شکل و کیفیّت باهم تفاوت دارند چنانکه ایرانی‏ بیخبر از فرنگستان اگر pain (پن)ببیند نمیفهمد نان فرنگی است و فرنگی از این بیخبر اگر نان ببیند بدوا ملتفت نمیشود که آن چیزی است که ایرانیها بعنوان pain (پن)میخورند (امیدوارم از این مثال تصّور نشود که قصد ایهامی کرده باشم چه اگر این منظورا داشتم آب را هم مثل میزدم).و این حرف در باب خانه و maison (مزون)و کلاه‏ و chapeau (شامپو)و بسیاری چیزهای دیگر نیز صادق است و اگر ما این الفاظ را بجای‏ یکدیگر استعمال میکنیم از ناچاری و بر سبیل مسامحه است و باین اعتبار که maison (مزون)جائی است که فرنگیها در آن خانه دارند و chapeau (شامپو)چیزی است که بجای‏ کلاه بسر میگذارند.

(1)در نظر است که عنقریب مقدّمهء کتاب مذکور در فوق را بفارسی ترجمه و در کاوه درج نمائیم(کاوه). امثلهء فوق را تماما از چیزهای مادّی اختیار کردیم تا مطلب خوب واضح باشد ولی در امور معنی در غیر مادّی هم این کیفیّت هست بلکه خیلی بیشتر شدّت دارد زیرا که اختلاف در عقل و سلیقه و ذوق بین اقوام دنیا خیلی بیشتر از اختلاف در امور مادّی است و بر زبان که آئینهء روح هر قوم و بهترین وسیلهء اظهار افکار و احساسات است تأثیر میبخشد و سبب میشود که برای تمام الفاظ یک قوم نمیتوان‏ عرض کنم مطلوب هم نیست زیرا چارهء آن این است که تفاوت در عقل و مشاعر و ذوق‏ وسیله و طبابع از بین اقوام برداشته شود و این گذشته از آنکه ممکن نیست خلاف‏ مصلحت است چه در آنصورت دنیا هم ترقّی باز میایستد و هم بی‏مزه میشود مثل‏ اینکه متوقّع باشیم تمام مردم صورة بهم شبیه شوند.

اینکه برای هر لفظ از یک زبان لفظی مطابق آن در زبان دیگر نباشد بنابر تحقیقی‏ که در فوق کردیم برای همهء السنه عمومیّت دارد و عیب و نقصی نیست که منحصر بزبان‏ فارسی باشد بلکه اصلا بنابر همان علّتی که بجهت آن ذکر کردیم عیب و نقص نیست‏ اگر فرانسویان قلیان کش نباشند و باینواسطه در زبان خود لفظی مطابق قلیان نداشته‏ باشند زبان فرانسه از این جهت ناقص محسوب نمیشود و قس علیهذا در موارد دیگر چنانکه‏ هرکس دو زبان اروپائی مثل فرانسه و انگلیس یاد گرفته میداند که بسیاری از الفاظ انگلیسی در فرانسه عینا مطابق ندارد و هیچکس ادّعا نمیکند که زبان فرانسه از این‏ بابت ناقص است و عکس آن هم موارد بسیار دارد و انگلیسها از این حیث هیچ دلخوری‏ ندارند.

با وجود تحقیقات فوق ما نمیتوانیم باین مسائل دل خود را خوش کرده و در صدد یافتن الفاظ فارسی مطابق الفاظ دیگر در السنهء خارجه برنیائیم زیرا اگرچه فقدان آنها بطور کلّی و اساسا عیب نیست لیکن در بعضی موارد خاصّه در باب اصطلاحات علمی‏ نقص است و علاوه‏براین ترجمهء کتب و رسائل از یک زبان بزبان دیگر مخصوصا برای ما که‏ باید علوم و معارف را از اروپائیان اخذ کنیم ضرورت دارد پس تکلیف مترجمین بیچاره‏ چیست و آن تکلیف را باوجوداین مشکلات چگونه باید ادا کنند؟

شکّ نیست که ترجمه هرچند غالبا در انظار وقعی ندارد یکی از مشکلترین کارهاست‏ و علّت عمدهء آن همان چیزی است که در فوق توضیح کردیم و مسلّما هرکس متوقّع‏ باشد در ازای هر لفظ بلکه هر عبارت از یک زبان لفظ یا عبارتی از زبان دیگر بگذارد از عهدهء ترجمه برنمیآید.چون در اینجا موضوع کلام قواعد ترجمه نیست محض‏ اینکه سخن دراز نشود داخل این مبحث نمیشویم و بتذکار چند نکته اکتفا میکنیم.در خصوص الفاظی که دلالت بر مادّیات دارد چندان اشکالی نیست زیرا که در غالب مواقع‏ میتوان از الفاظ موجوده زبان خودمان عینا یا با جزئی تصرّفی اختیار کرد و اینکار را ارباب حرف و صنایع دائما میکنند و اصطلاحاتی که آنها اختیار مینمایند بسیار بجا و خیلی بهتر از اصطلاحاحی است که ادبا و فضلا جعل میکنند و در این خصوص اهل لغت‏ اگر بخواهند خدمتی بزبان فارسی بکنند بهتر آنست در هر حرفه و پیشه با اهل آن گفتگو کرده اصطلاحات ایشانرا اخذ و ضبط نمایند و در قاموس زبان فارسی که انشا اللّه روزی‏ بهمّت دانشمندان مساعدت اوضاع روزگار تهیّه باید بشود وارد کنند و در مواردی‏ هم که جعل اصطلاح بطریق فوق ممکن نشود نسبت باین قسم چیزها میتوانیم لفظ خارجی را عینّا قبول کنیم چنانکه اینکار هم هر روز واقع میشود الفاظ«ماشین»و«اتوموبیل» و«تلگراف»و«تلفون»و امثال آن‏که امروز هر دهاتی و بیسواد ایرانی میداند و استعمال میکند شاهد این مدّعاست و این فقره هم بعقیدهء بنده عیب نیست و ضرر ندارد و در نزد تمام اقوام و ملل رایج است.اشکال بزرگ راجع بالفاظی است که مدلول‏ آنها امور معنویّه است زیرا این امور بهمان دلیل که معنوی و ذهنی است و جامد و مادّی نیست درک آنها بطور صحیح مشکل است و نه تنها یک قوم امور معنوی قوم‏ دیگر را بواسطهء عدم انس و آشنائی درست درک نمیکند بلکه در میان افراد یک قوم‏ دیگر را بواسطهء عدم انس و آشنائی درست درک نمیکند بلکه در میان افراد یک قوم‏ هم این امور بواسطهء تفاوت مدارک و مشاعر و ذوق و سلیقه تفاوت دارد و مقدار زیادی از اختلافات و جنگ و جدالها بین مردم بهمین علّت است.بعلاوه چیزهای‏ مادّی غالبا درست اهل فنّ میافتد و غیر اهل فنّ در آن خصوص داعیه ندارد هرکس‏ نجّار نیست با لوازم نجّاری کاری ندارد و اگر محتاج شد بی‏مضایقه بنجّار رجوع میکند امّا امور معنویّه راجع باهل معنوی معنی است و کیست که خود را اهل معنی نداند.پس همه‏ در آن مداخله میکنند و باینواسطه هم امور معنویّه را خراب میکنند و هم اصطلاحات صحیح‏ برای آن نمی‏یابند.پس یک اندازه رفع اشکال این قسم میشود که برای امور معنویّه‏ هم بوجود و ضرورت اهل فنّ قائل شوند و در موقع حاجت بآنها مراجعه نمایند.

امّا از حق نمیتوان گذشت که در خصوص بسیاری از الفاظ خارجه شخص هر قدر اهل فنّ و دانشمند باشد در ازای آنها نمیتواند یک لفظ فارسی پیدا کند.اختیار عین‏ اقتباس و اختیار الفاظ خارجی بی‏مضایقه هستم در امور معنوی با کسانیکه رأی باقتباس‏ از خارجه دارند موافق نیستم و عقیده‏ام این است گذشته از اینکه این طریق صحیح‏ نیست و ما را بقصد نمیرساند هرگاه در آن قدم بگذاریم کم‏کم اصل زبان ما از میان میرود. از جمله نکات که باید نسبت ببعضی الفاظ خارجه محلّ توجّه قرار داد این است که‏ در ازای هریک از آنها باید در مورد مختلفه الفاظ مختلفه بکار برد.این مسئله را همه‏ کس میداند که بعضی الفاظ معانی متعدّده دارند و بهر معنی که استعمال شود باید لفظی‏ مطابق آن معنی استعمال کرد مثل اینکه لفظ فرانسوی esprit (اسپری)گاهی بمعنی‏ روح است گاهی بمعنی ذهن و زمانی بجای جوهر استعمال میشود در این باب اشکالی‏ نیست منظور بنده خفی‏تر از آنست و برای توضیح باید متوسّل بشاهد و مثال بشویم. در خصوص همین لفظ esprit (اسپری)که یک معنی آن روح است وقتیکه گفته میشود مثلا I'ESPRIT DE I'Islam بعقیدهء بنده نباید گفت روح اسلام بهتر آنست که بگویند حقیقت اسلام و حال آنکه ابتداء کسی نمیتواند بگوید esprit بمعنی حقیقت است.

یکی از الفاظ که ترجمهء آنرا سئوال فرموده‏اید ge'nie (ژنی)است و متذکّر این امر هم‏ بوده‏اید که معانی متعدّده دارد که تفاوت آنها خیلی ظاهر نیست و محلّ ابتلا را هم بدست‏ داده‏اید آنجا که میگویند سعدی در شعر و نادر شاه در جهانگیری«ژنی»بودند اگرچه‏ در زبان ما لفظی که کاملا مطابق آن باشد نیافته‏ام امّا هرگاه آنرا داهیه ترجمه کنیم شاید پردور نرفته باشیم ولی وقتیکه میگویند«ژنی آریانی ژنی آزادی طلبی است»بنظر بنده‏ چاره ندارم جز اینکه آنرا طبع ترجمه کنیم البتّه این ترجمه هم درست در تمام نیست و شاید در موقع ضرورت بهتر آن باشد که سیاق کلام را تغییر داده بگویند قوم آریانی‏ بصفت آزادی طلبی در میان امتیاز دارد و نیز ممکن است گاهی ترجمهء قسم اوّل‏ متقضی باشد گاهی ترجمهء ثانی و شاید که ترجمهء بهتر از اینهم دیگران پیدا کنند مقصود بنده نمودن راه است و نیز چون میگویند استعمال حرف تعریف در همه مواردی که‏ فرانسویان میکنند موافق ژنی زبان انگلیسی نیست یا استعمال بعضی از استعارات فارسی‏ از قبیل اینکه«گیاه نا امیدی در باغ خاطرم نمیروید»با ژنی زبان فرانسه منافی است یا استعمال«روح اسلام»در ازای L'esprit de I,Islam منافی ژنی زبان فارسی است‏ در این امثله اگر نخواهیم دامنهء مسامحه را وسعت داده از ناچاری باز ژنی را طبع ترجمه‏ کنیم باید سیاق کلام را برگردانده گفت شیوهء کلام فرانسه یا انگلیسی یا فارسی مقتضی‏ اینطور تعبیرات نیست.

لفظ دیگر فرانسوی که معادل آنرا تقاضا فرموده بودید کلمهء inte'ressant (آنترسّان) بود بگمان بنده محال است یک لفظ فارسی پیدا کنند که در تمام موارد با آن مطابق‏ باشد.جعل چنین اصطلاحی هم در عهدهء هیچکس نیست و ناچار باید جستجو کرد و در هر مورد دید اینرانیها در نظیر آن مورد چه میگویند مثلا وقتیکه میگویند امروز یک قصّهء inte'ressant خواندم ایرانیها قصّهء شیرین یا بامزه یا دلچسب و مثل آن میگویند و وقتیکه‏ میگویند مصر مملکتی است inte'ressant ایرانیها میگویند دیدنی یا تماشائی است یا سیاحت دارد گاهی اوقات میگویند فلان قوم inte'ressant است در آنصورت ما باید مثلا بگوئیم قابل توجّه است اگر آنرا وصف شخص قرار دهند یعنی محلّ اعتناست یا بامزه است حتّی اینکه بعضی اوقات بکلّی باید سیاق کلام را عوض کرد مثلا در جائیکه‏ اسم چیزی برده میشود و فرانسوی میگوید inte'ressant نیست ایرانی میگوید«بینداز دور»یا میگوید«بدرد نمیخورد»وقس علی ذلک.

حاصل کلام آنکه در ابتلای باین مشکل همه وقت نمیتوان یک نوع چاره جوئی‏ کرد اوّلا حتّی الأمکان باید ساعی شویم لفظی که مطابقهء کامل دارد بیابیم اگر نشد جهد کنیم لفظی که معنای آن شباهت تامّه داشته باشد پیدا کنیم اگر لفظ مفرد پیدا نکردیم مرکّب اختیار کنیم صفت و موصوف را ممکن است بجملهء خبرّیه درآوریم‏ یا سیاق کلام را تغییر دهیم و مخصوصا ملتفت باشیم که یک لفظ را در همه مورد یک‏ نوع ترجمه نکینم و هرچند مکرّر میشود باز عرض میکنم این کیفیّت منحصر بزبان فارسی‏ نیست تمام السنهء خارجی نسبت بهم این حال را دارند و مترجمین ماهر در مقام ترجمه بهمین‏ تدابیر متوسّل میشوند و این نکات را منظور میدارند و اگر سخن دراز نشده بود مطلب را معکوس کرده باز مینمودیم که چگونه الفاظ و تعبیراتی از زبان فارسی هست‏ که در فرانسه یا زبانهای دیگر نمیتوان مطابق آن پیدا کرد و شاید بیفایده نباشد که‏ روزی در این باب هم شرحی نوشته شود.

تا اینجا که نوشته بودم برای یکی از همسفران خواندم پس از شنیدن گفت بعد از همهء این تفصیلات ترجمهء کلماتی را که روزنامهء کاوه سؤال کرده نگفتی اگر میدانستم اینهمه پیچ و تاب نمیخوردم و طول کلام نمیدادم وانگهی اعضاء ادارهء کاوه‏ از من و تو فاضلترند اگر ترجمهء این کلمات باین سهولت پیدا میشد خود میدانستند و نمیپرسیدند.گفت پس برای چه سئوال کردند گفتم برای اینکه فتح باب همین قسم‏ مذاکرات بشود.گفت این مطالب گفتن ندارد همه کس میداند گفتم پریروز در پورت‏ سعید یک روزنامهء فارسی بدستم افتاد و خواندم با آنکه نه مطالب غامضی بود نه عبارات‏ مغلق بعضی سطورا آنرا هیچ نفهمیدم باقی را هم که فهمیدم قدری بواسطهء سابقهء بمطالب‏ بود یک اندازه بواسطهء آشنائی بالسنهء خارجه گفت چه ربطی بمطلب دارد نویسندهء آن سطور چیز نویس نبوده است گفتم این رمض امروز در میان نویسندگان ایران‏ عمومیّت دارد و علّت آنست که اکثر آنها کم یا بیش زبان خارجه میدانند کتب و جراید خارجه میخوانند و با تعبیرات خارجه فی الجمله مأنوس شده‏اند زبان و ادبیّات فارسی را هم خوب فرانگرفته‏اند و تعبیرات فارسی صحیح و فصیح مرکوز ذهن ایشان نشده‏ وقتیکه چیز مینویسند نوشتهای ایشان معجون ضایع فاسدی است از فارسی و ترکی و فرانسه و انگلیسی و روسی غیرها و اگر چند سال دیگر بر این منوال بگذرد اصل‏ زبان فارسی از بین میرود.گفت اصلا تو محافظه کار و منکر ترقّی و تجدّدی و موقعیّت‏ دنیا را در نظر نگرفته و تغییر وضعیّت مملکت را طالب نیستی گفتم اگر ترقّی و تجدّد زبان فارسی باینوسیله صورت میگیرد که کلمات«محافظه کار»و«موقعیّت»و «وضعیّت»اختراع کنیم یا عبارت فارسی را طوری بنویسیم که ایرانی خالص هر قدر هم باسواد و با ذوق باشد نفهمد علنّا میگویم که من منکر ترقّی و تجدّد هستم گرفت‏ بنظرم حرارت ظاهری بحر احمر در من و تو تولید حرارت باطنی هم کرده و ممکن‏ است کار ما منجرّ بنزاع شود گفتم حق با تو است باید سخن را کوتاه کرد.

ذکاء الملک.

کوه نور-دریای نور

امروز تقریبا همه کس میداند که مقصود از دو کلمهء فوق کوه و دریا و چشمهء نوری نیست و دو کلمهء مزبور اسم دو قطعهء الماس مشهور است‏ که اوّلی از آنها امروز در خزینهء انگلیس و دوّمی در خزینهء ایران است. این دو قطعه الماس هم از جملهء چند قطعهء الماس مشهور دنیا هستند و مخصوصا«کوه نور»باندازه‏ای در دنیا و مخصوصا در اروپا مشهور است‏ که حتّی کارخانها محصولات خود را بدان اسم مینامد و مثلا سیگارهای‏ کوه نور و کبریتهای کوه نور و چیزهای دیگر شبیه باینها که دارای این‏ اسم با ابّهت هستند خیلی رایج و زیاد میباشد.در اینجا ما پیش از آنکه‏ بذکر این دو گوهر مشهور پربها بپردازیم مقدّمة مختصری در خصوص‏ خود الماس و قطعات الماس مشهور دیگر خواهیم گفت.

معلوم است که این سنگ معدنی قیمتی شفّاف و درخشنده که از هر جسم‏ معدنی موجود دیگری محکوم‏تر و صاف‏تر و درخشنده‏تر و با تلالؤتر است‏ و در هیچ ترکیبی حلّ نمیشود و همهء اجسام دیگر را میتواند ببرّد و هیچ‏ جسمی نمیتواند او را ببّرد از جنس همان زغال کم بها و روسیاهی است که یک‏ جرقّهء آتش بخاک و خاکستر مبدلش میکند و دامنی که از آن بدرهمی نمیارزد. الماس از قدیم الأیّام معروف و مشهور بوده چنانکه در توریهء مکررّا ذکر آن آمده و مثلا استحکام و استواری قوم یهدا را در کتاب مذکور تشبیه بالماس کرده‏اند.یونانیها و رومها الماس را«آداماس»میگفتند و کلمهء الماس کنونی هم که عربها الف و لامش را الف و لام تعریف تصّور نموده‏ و اصل کلمه را«ماس»دانسته‏اند از همان کلمهء یونانی«آداماس»مشتق شده‏.